

نقش حد وسط

در

قیاس‌های اقترانی

قیاس اقترانی از دو مقدمه تشکیل می‌شود که حدّ مشترکی به نام حد وسط دارند. مقدمه اول را صغری و مقدمه دوم را کبری می‌نامند و آن حدّ مختصی که موضوع یا مقدم نتیجه باشد؛ اصغر و آنکه محمول یا تالی نتیجه باشد اکبر می‌نامند؛ مثلاً در قیاس:

(۱) «الف ب است، ب ج است. الف ج است» «الف» حدّ اصغر، «ب» حدّ اوسط و «ج» حدّ اکبر می‌باشد.

کیفیت قرار گرفتن حد وسط، موجب تقسیم قیاس اقترانی به چهار شکل می‌شود: اگر حد وسط محمول یا تالی در صغری و موضوع یا مقدم در کبری باشد، شکل اول و اگر حد وسط در صغری و کبری محمول یا تالی باشد، شکل دوم و اگر در هر دو موضوع یا مقدم باشد، شکل سوم و اگر عکس حالت اول باشد شکل چهارم نام دارد. مثلاً در قیاس:

(۲) $P \rightarrow R, Q \rightarrow R \therefore P \rightarrow Q$

P حدّ اصغر و Q حدّ وسط و R حدّ اکبر می‌باشد و قیاس (۲) مانند قیاس (۱) بصورت شکل اول می‌باشد.

معیار این تقسیم‌بندی تکرار حد وسط است که شیخ‌الرئیس^۱ بدان تصریح دارد و شیخ اشراق^۲ نیز تکرار حد وسط را در قیاس اقترانی ضروری می‌داند.

منطقدانان بر تعدادی از قیاسها، نام قیاس نهاده‌اند در حالیکه در آن حدّ وسط تکرار نشده است. شیخ‌الرئیس^۳ شش مورد را مطرح می‌کند و درصدد توجیه بر می‌آید.

(۳) قیاس مساوات: «الف مساوی ب است، ب مساوی ج است. الف مساوی ج است» در این قیاس حد وسط در صغری «مساوی ج» است در حالیکه جزئی از آن موضوع در کبری قرار گرفت.

(۴) قیاس مماثلت: «الف مثل ب است، ب مثل ج است. الف مثل ج است».

(۵) قیاس مشابهت: «الف شبیه ب است، ب شبیه ج

عسکری سلیمانی امیری

است. الف شبیه ج است».

(۶) قیاس منشأ: «الف از ب است، ب از ج است. الف از ج است» (مثلاً انسان از نطفه است و نطفه از عناصر است پس انسان از عناصر است).

(۷) قیاس ظرفیت: «الف در ب است، ب در ج است. الف در ج است».

(۸) مکان: الف روی ب است، ب روی ج است. الف روی ج است».

فخر رازی^۴ دو نمونه دیگر بر این مجموعه افزوده است:

(۹) «الف در ب است، ب محمول بر ج است. الف در ج است».

(۱۰) «الف محمول بر ب است، ب در ج است. الف در ج است».

از نظر فخر رازی^۵ تکرار حد وسط بطور کامل ضروری نیست و برای اثبات مدعای خود این قیاس را مطرح کرده است.

(۱۱) «الف مساوی ب است، ب مساوی ج است. الف مساوی ج است». که اولاً در این قیاس، حدّ وسط یعنی «مساوی ب» تکرار نشده بلکه جزئی از آن تکرار شده است و ثانیاً موضوع و محمول نتیجه از موضوع صغری و محمول کبری، تألیف نیافته است.

پس ما با دو مشکل روبرو هستیم:

۱- مشکل عدم تکرار تمام حد وسط.

۲- مشکل ظهور جزئی از حد وسط در محمول نتیجه.

الف - مشکل عدم تکرار حد وسط

منطقدانان در میان ده قیاس قبلی، بیشتر به قیاس

۱- ابن سینا، الاشارات والتنبیها، شرح الاشارات (بی جا، دفتر نشر کتاب، ۱۴۰۳ هـ. ش)، ص ۲۳۶ - ۲۳۸.
 ۲- شهاب الدین سهروردی، حکمة الاشراق، شرح حکمة الاشراق (قم، انتشارات بیدار بی تا)، ص ۹۸.
 ۳- ابن سینا، پیشین، ص ۲۷۹.
 ۴- فخرالدین رازی، شرح عیون الحکمه (تهران، مؤسسه الصادق للطباعة والنشر ایران، ۱۳۷۳)، ص ۱۶۶ - ۱۶۷.
 ۵- فخر الدین رازی، الانارات فی شرح الاشارات، پایان نامه کارشناسی ارشد دانشکده الهیات و معارف اسلامی، ص ۲۴۸-۲۴۹.

مساوات توجه کرده‌اند و برای این مشکل راه حلی ارائه داده‌اند که در صورت پذیرش در قیاسهای نه‌گانه دیگر هم، جاری می‌شود.

شیخ‌الرئیس^۶ بعد از بیان اشکال، راه حلی را باشارت در اشارات ذکر می‌کند و آن اینستکه از قیاس مساوات، این قضیه «مساوی مساوی، مساوی است» حذف شده است. این راه حل نیاز به تفسیر دارد از اینرو منتقدان این راه حل را بگونه‌های مختلف تفسیر کرده‌اند. فخر رازی^۷ راه حل شیخ را اینگونه تقریر می‌کند:

(۱۱) «الف مساوی ب است، ب مساوی ج است. الف مساوی مساوی ج است.»

(۱۲) «الف مساوی مساوی ج است، مساوی مساوی ج مساوی ج است. الف مساوی ج است.»

اما نتیجه قیاس (۱۳) بعد از حذف مکرر، اینستکه «الف مساوی است». از اینرو ارموی در *مطالع الانوار*^۸ اشکال می‌کند که کبرای محذوف نمی‌تواند «مساوی مساوی، مساوی است» باشد. ولی حق آنستکه کبرای محذوف در پیش شیخ‌الرئیس «مساوی مساوی چیزی، مساوی آنچه است» می‌باشد که بطور خلاصه به «مساوی مساوی، مساوی است» تعبیر شده است از اینرو در مورد بحث بصورت «مساوی مساوی ج، مساوی ج است» بکار می‌رود؛ اما مشکل اساسی این تفسیر، اینستکه در قیاس (۱۱)، حد وسط کاملاً تکرار نشده است و مشکل قیاس مساوات در نظر شیخ‌الرئیس عدم تکرار حد وسط بطور کامل است. آری از نظر فخر رازی که تکرار حد وسط را ضروری نمی‌داند (۱۱) خود یک قیاس اقتراعی است.

اثیرالدین ابهری^۹ راه حل دیگری ارائه داده که با راه حل خواجه نصیرالدین طوسی در بعضی جهات مشارکت دارد که از این راه حل صرفنظر می‌کنیم. خواجه نصیرالدین طوسی^{۱۰} دو راه حل ارائه می‌دهد:

راه حل اول محقق طوسی

(۱۱) «الف مساوی ب است، ب مساوی ج است. الف مساوی مساوی ج است» از نظر محقق طوسی (۱۱) حقیقتاً قیاس نیست، زیرا حد وسط تکرار نشده است، اما در قضیه «ب مساوی ج است» بین موضوع (= ب) و محمول (= مساوی ج) اتحاد برقرار شده است از اینرو در

هر قضیه می‌توان بجای «ب»، «مساوی ج» را قرار داد لذا می‌توان بجای قضیه «الف مساوی ب است» نوشت «الف مساوی مساوی ج است» پس (۱۱) قیاس نیست بلکه جایگزینی بعضی از اجزاء یک قضیه است و بعد از این جایگزینی، قیاس مساوات شکل می‌گیرد.

(۱۳) «الف مساوی مساوی ج است، مساوی مساوی ج، مساوی ج است. الف مساوی ج است» در این راه حل، حقیقتاً قیاس مساوات، قیاس (۱۳) است و قیاس (۱۱) بدلیل اینکه «مساوی ب» و «مساوی مساوی ج» متباین نیستند، اصلاً قیاس واقعی نیست.

راه حل دوم محقق طوسی

در این راه حل قیاس مساوات، حقیقتاً مرکب از دو قیاس است و تحلیل آن بشرح ذیل است:

(۱۴) «الف مساوی ب است، مساوی ب، مساوی مساوی ج است. الف مساوی مساوی ج است.»

(۱۵) «الف مساوی مساوی ج است، مساوی مساوی چیزی، مساوی با آنچه است. الف مساوی ج است.»

محقق طوسی برای تبیین کبرای قیاس (۱۴) استدلال می‌کند که چون «ب مساوی ج است» پس «مساوی ب هم، مساوی مساوی ج است».

اما مشکل در اینستکه چگونه می‌توان از قضیه «ب مساوی ج است» به قضیه «مساوی ب مساوی ج است» رسید؟ اگر در اینجا استدلالی صورت گرفته باشد که عبارت محقق طوسی با واژه «لأن» بر آن دلالت دارد در اینصورت ما مجبور می‌شویم به درستی قیاس مساواتی که حد وسط آن، بطور کامل تکرار نشده است تن در دهیم در حالیکه تلاش ما در قیاس مساوات از اینجا آغاز شد که مقدمات قیاس مساوات کافی برای نتیجه نیستند چون حد وسط کاملاً تکرار نشده است.

ابوبکر ارموی^{۱۱} راه حل پیچیده‌تری ارائه کرده است که در مجموع، شبیه راه حل‌های گذشته است و قطب‌الدین

۶- ابن سینا، پیشین، ص ۲۷۹.

۷- فخرالدین رازی، الاشارات، ص ۲۴۸-۲۴۹.

۸- ابوبکر ارموی، مطالع الانوار، شرح المطالع (قم، کتبی نجفی، بی تا) ص ۲۴۲.

۹- اثیرالدین ابهری، تنزیل الافکار، تعدیل المعیار فی نقد تنزیل الافکار، منطق و مباحث الفاظ (تهران، مؤسسه انتشارات و چاپ دانشگاه، تهران، ۱۳۷۰) ص ۲۰۱.

۱۰- نصیرالدین طوسی، شرح الاشارات و التنبیحات، ج ۱ (بی جا، دفتر نشر کتاب ۱۴۰۳ هـ) ص ۲۷۹.

۱۱- ابوبکر ارموی، پیشین، ص ۲۴۲.

*** کیفیت قرار گرفتن حد وسط موجب تقسیم قیاس اقتراعی به چهار شکل می‌شود.**

رازی^{۱۲} به راه حلّ شیخ الرئیس پیوسته و معتقد است دو مقدمه قیاس (۱۱) کافی برای رسیدن به نتیجه نیست بلکه در صورتی می‌توان به نتیجه رسید که به قضیه «مساوی مساوی، مساوی است» توجه کرد و هر کس دو مقدمه قیاس را توجه کند قضیه فوق‌الذکر بلافاصله به ذهن می‌آید و قیاس به نتیجه می‌رسد. از نظر قطب رازی به تکلفهای منطقدانان در ارائه راه‌حلیها نیازی نیست و تکلف آنان از اینجا نشئت گرفته که تکرار حد وسط را در قیاس ضروری می‌دانند در حالیکه هیچ برهانی بر این مطلب نداریم. ما در آینده بر این ادعای قطب رازی مهر صحت می‌نهمیم.

ب- تکرار جزئی از حد وسط

مشکل دوم در قیاس مساوات و مانند آن، اینست که در صورتیکه بخشی از حد وسط تکرار شود نه کل حد وسط، آیا قیاس منتج است؟

فخر رازی^{۱۳} ادعا می‌کند در صورت فوق هم قیاس منتج است وگرنه قیاس (۱۱) را نباید منتج دانست در حالیکه قیاس شماره (۱۱) قطعاً منتج است اما محقق طوسی^{۱۴} اساساً قیاس شماره (۱۱) را قیاس نمی‌داند بلکه آن را صرفاً یک جایگزینی لفظی تلثی می‌کند؛ زیرا در قضیه دوم (کبری) «ب مساوی ج است» «مساوی ج» را بر «ب» حمل کردیم و بهمین دلیل می‌توانیم آن را جای «ب» در قضیه اول قرار دهیم. بعبارت دیگر «مساوی ب» و «مساوی ج» یک معنا دارند لذا قضیه اول و دوم در (۱۱) نمی‌توانند دو مقدمه یک قیاس باشند تا قضیه سوم را نتیجه دهند بلکه نتیجه همان قضیه اول است جز اینکه عبارت «مساوی ج» جایگزین «ب» شده است.

محقق طوسی در توضیح مطلب فوق به این مثال روی می‌آورد (۲۰) «زید مقتول به شمشیر است، شمشیر آلت پولادین است. زید مقتول به آلت پولادین است» در (۲۰) نتیجه همان قضیه اول است جز اینکه بجای «شمشیر» عبارت «آلت پولادین» قرار داده شده است. محقق طوسی در توضیح می‌گوید اگر «شمشیر» و «آلت پولادین» مترادف باشند، در (۲۰) به هیچ وجه قیاسی در کار نیست اما اگر آن دو مترادف نباشند در اینصورت (۲۰) در قوه قیاسی است که صورت آن، چنین است:

(۲۱) «زید مقتول به شمشیر است، مقتول به شمشیر مقتول به آلت پولادین است. زید مقتول به آلت پولادین است.»

در (۲۱) حد وسط کاملاً تکرار شده است ولی در (۲۰) اینچنین نبود. اما جای این پرسش وجود دارد که

چطور می‌توان تشخیص داد که قسمتی از یک گزاره را می‌توان برداشت و در جای آن، قسمتی از گزاره دیگر قرار داد؟

آیا جز اینست که عقل با فکر به آن رسیده است از اینرو آیا نمی‌توان حدس زد که این کار عقلی، خود نوعی استنتاج قیاسی است؟ از طرف دیگر اینکه (۲۰) را در قوه (۲۱) بدانیم خود موجب تردید در ضرورت تکرار حد وسط است چرا که (۲۰) همانند (۲۱) منطقیاً منتج است اما بنا بتعریف عنوان قیاس بر آن صادق نیست. قطب الدین رازی^{۱۵} همگام با فخر رازی در نفی ضرورت تکرار حد وسط استدلال می‌کند که اگر منطقدانان گمان کنند «الف مساوی ب است، ب مساوی ج است» بالذات مستلزم «الف مساوی مساوی ج است» نمی‌باشد بلکه بواسطه مقدمه سوم نتیجه می‌دهد؛ در اینصورت منکر بدیهی عقلی شده‌اند و اگر اعتراف کنند که آن دو مقدمه بالذات مستلزم نتیجه‌اند و در عین حال دنبال تکرار حد وسط باشند دچار تناقضگویی شده‌اند.

از نظر صدرالمتهلین^{۱۶} فقط در صورتی که حمل اکبر بر اصغر، مجهول و مطلوب ما باشد باید حد وسط کاملاً تکرار شود اما اگر صدق بعض اکبر یا بیشتر از آن بر اصغر، مجهول باشد بناچار چیزی تکرار می‌شود که اکبر، باعتبار آن چیز بر اصغر ارتباط می‌یابد پس در این موارد حد وسط گاهی با نقصان و گاهی با زیاده تکرار می‌شود.

مثال زیادت:

«عالم مؤلف است و برای هر مؤلف، مؤلفی است.»
برای عالم مؤلفی است.»

بنابراین در قیاس (۲۲) حد وسط با زیادت «برای» تکرار شده است.

مثال نقیصه:

(۲۳) «زید برادر عمرو است، عمرو برادر کاتب است.» زید برادر کاتب است» سپس صدرالمتهلین می‌گوید: ضروری نبودن تکرار حد وسط گرچه مخالف مشهور است اما گفته حقی است که سزاوار تصدیق است.

۱۲- قطب‌الدین رازی، شرح المطالع، ص ۲۴۴.

۱۳- فخرالدین رازی، لباب الاشارات والتنبیها (قاهره، مکتبه الکلیات الازهریة، ۱۹۸۶ م) ص ۷۷؛ همو الاشارات، ص ۲۴۸-۲۴۹.

۱۴- نصیرالدین طوسی، پیشین، ص ۲۳۷-۲۳۸.

۱۵- قطب‌الدین رازی، پیشین، ص ۲۴۴.

۱۶- صدرالدین محمد شیرازی، تعلیقه بر شرح حکمة الاشراق، شرح حکمة الاشراق (قم، انتشارات بیدار) ص ۱۴۰.

شیخ اشراق^{۱۷} - و بتبع او قطب شیرازی - مدعی است هرگاه در قیاس، حد وسط تکرار نشود، مغالطه رخ می‌نماید؛ مثلاً:

(۲۴) «الإنسان له شعر و كل شعر ينبت في الإنسان ينبت»، صدر المتألهين^{۱۸} در پاسخ می‌گوید: قیاس (۲۴) ترتیب منطقی دارد و اگر شرایط انتاج را مراعات کنیم نتیجه درست خواهد بود. رعایت شرایط انتاج در این مورد باینستکه بمقداری از حد وسط که تکرار شده است حذف شود و مابقی به نتیجه انتقال یابد که در اینصورت مغالطه‌ای رخ نمی‌دهد. از اینرو نتیجه قیاس (۲۴) اینست: «الإنسان له ما ينبت» سپس صدر المتألهين، قیاس زیر را مطرح می‌کند:

(۲۵) «زید روی تخت قرار دارد، و تخت جماد است.» از نظر صدر المتألهين نتیجه (۲۵) این نیست که «زید جماد است» بلکه نتیجه اینست: «زید روی جماد است»، پس صدر المتألهين، ادعای فخر رازی و قطب رازی را تکرار کرده است با این تفاوت که چگونگی و روش استنتاج را نیز نشان داده است تا مغالطه رخ ندهد.

اما با وجود تلاش انجام شده برای نشان دادن عدم ضرورت تکرار حد وسط در هر قیاس، باز هنوز روشن نشده است که چرا قیاس مساوات و نظایر آن، قیاسند. آنچه گذشت گزارشی نقادانه از قیاس مساوات و نظایر آن بود و اینک وقت آن رسیده که روی این نوع قیاسها تحلیل بیشتری انجام گیرد.

تحلیل و بررسی قیاس مساوات

برای نفی ضرورت تکرار حد وسط در هر قیاس اقترانی از قیاسهای اقترانی، با تکرار حد وسط شروع می‌کنیم:

(۲۶) «الف ب است، هر ب ج است. الف، ج است.» (۲۶) قطعاً قیاس معتبری است. اما چرا قیاس معتبری است؟ پُر واضح است که در پاسخ باید گفت اعتبار (۲۶) مبتنی بر نقشی است که حد وسط در قیاس ایفا می‌کند؛ یعنی حمل ج بر الف معلول حد وسط است. اما بلافاصله با این پرسش مواجهیم که چرا حد وسط، علت حمل ج بر الف است؟ بطور طبیعی پاسخ اینستکه ج بر هر فردی از ب و از آنجمله الف، حمل می‌شود از اینرو اگر مصداق حد وسط در صغری - که همان الف باشد - با مصداق حد وسط در کبری، عینیت نداشته باشد قیاس منتج نیست، لذا در کبری کلیت را شرط کرده‌اند؛ زیرا اگر کبری کلیت نداشته باشد عینیت فرد حد وسط در صغری و کبری احراز نمی‌شود تا علت برای حمل اکبر بر اصغر شود.

با این تحلیل معلوم می‌شود ضرورت تکرار حد وسط، در آن مواردی که ضروری است، برای عینیت حد وسط در دو مقدمه است و این در مواردی است که بتعبیر صدر المتألهين مطلوب ما، خود حمل اکبر بر اصغر باشد، اما در موارد دیگر، دلیلی بر این ضرورت وجود ندارد. بنابراین آنچه قیاس اقترانی را اعتبار می‌بخشد تکرار حد وسط یا تکرار بخشی از حد وسط است تا با این تکرار عینیت متکرر - نه لزوماً عینیت حد وسط - در دو مقدمه احراز شود. زیرا در (۲۶) دیدیم که ملاک اعتبار آن، عینیت افراد حد وسط در دو مقدمه است و اگر این عینیت در آنجایی که بخشی از حد وسط تکرار شود احراز گردد در اینصورت ملاک اعتبار هم وجود خواهد داشت و قیاس معتبر است. پس تمام قیاسهایی که بخشی از حد وسط در آنها تکرار شده است، معتبرند اما نتایج این قیاسها چیست؟ باید دستورالعمل استخراج نتیجه از مقدمات را بطور دقیق بکار بست.

با این تحلیل ارائه شده معلوم می‌شود که ما همان الگویی را که محقق طوسی برای نشان دادن جایگزینی لفظی ارائه داده است برای قیاسهایی که حد وسط آنها تکرار شده است، ارائه دادیم. بعبارت دیگر اگر از منطقدانان پرسند چرا قیاسهای اقترانی که حد وسط آنها تکرار شده است معتبرند و چه فرآیندی در ذهن سیر می‌شود تا به نتیجه می‌انجامد، آنها بناچار در پاسخ همان تحلیلی را پیشنهاد خواهند کرد که محقق طوسی در جایگزینی لفظی پیشنهاد داده بود. مثلاً کسی که زبان فرانسه نمی‌داند واژه "Dieu" را می‌شنود یا می‌خواند و دو کتاب فرهنگ لغت یکی از فرانسه به انگلیسی و دیگری از انگلیسی به فارسی، در اختیار دارد در اینجا شخص با بکارگیری فرهنگ لغت، قیاس اقترانی از نوع شکل اول تشکیل می‌دهد:

(۲۷) «Dieu» در فرانسه همان GOD در انگلیسی است و GOD بمعنی خداست؛ Dieu در فرانسه بمعنای خداست. در اینجا حقیقتاً جایگزینی لفظی صورت گرفته است ولی این جایگزینی لفظی مانند هر قیاس دیگری مجهول بود که با فکر و قیاس اقترانی از نوع شکل اول به نتیجه رسید، بعبارت دیگر، همان الگویی که سبب می‌شود بگوییم «العالم حادث»؛ یعنی گشتن در معلومات و پیدا کردن صغری و کبری «العالم متغیر و کل متغیر حادث»، همان الگو سبب می‌شود که صغرا و کبرایی پیدا کنیم تا بگوییم: «Dieu همان خداست».

۱۷- شهاب الدین سهروردی، پیشین، ص ۱۴۰.

۱۸- صدرالدین محمد شیرازی، پیشین، ص ۱۴۰.

نظر به مباحث گذشته به قیاس مساوات و نظایر آن بر می‌گردیم.

قیاس مساوات

در خصوص قیاس مساوات همه منتقدانان، آن را مرکب از دو قیاس می‌دانند که کبرای مقدمه دوم بنا برآی شیخ الرئیس «مساوی مساوی، مساوی است» می‌باشد ولی از نظر نگارنده، قیاس مساوات قیاس بسیطی است؛ زیرا مفهوم تساوی در قیاس مساوات بخوبی تحلیل نشده است. وقتی گفته می‌شود «الف مساوی ب است» گمان می‌رود که از نظر منطقی «الف»، موضوع قضیه و «مساوی ب»، محمول آن است کما اینکه در ادبیات اینچنین است ولی حقیقت جز این است؛ زیرا مفاد حمل، هو هویت و اتحاد دو امر است و در تساوی، هو هویت و اتحاد دو مقدار است از این لحاظ مفاد قضیه فوق، چنین است: «مقدار الف همان مقدار ب است» بر این اساس اگر کبرای قیاس مساوات را هم، اینگونه تحلیل کنیم «مقدار ب مقدار ج است» نتیجه با همین دو مقدمه بدست می‌آید: (۲۸) «مقدار الف مقدار ب است، مقدار ب مقدار ج است.» مقدار الف مقدار ج است» و مفاد «مقدار الف مقدار ج است، همان الف مساوی ج است» می‌باشد.

تطبیق قیاسهای از (۴) تا (۱۰)

از نظر منتقدانان قیاسهای (۴) تا (۱۰) مرکبند و با توجه به شیوه استخراج نتایج از مقدمات که آن را صدرالمتألهین توصیه کرده است که صرفاً قدر مشترک و مکرر در هر دو مقدمه حذف می‌شوند و مابقی نتیجه قیاس را تشکیل می‌دهند، لازم بذکر است در استخراج نتایج باین شیوه منطقی، کمی از زبان عرفی فاصله می‌گیریم ولی باید توجه داشت که تنگناها و کژتابی زبان، نباید سد راه برهان شوند:

(۴) قیاس مماثلت: «الف مثل ب است، ب مثل ج است.» الف مثل مثل ج است».

(۲۹) «الف مثل مثل ج است، مثل مثل چیزی = ج و غیر ج [مثل همان چیز [ج و غیر ج] است.» الف مثل ج است».

(۵) قیاس مشابهت: «الف شبیه ب است، ب شبیه ج است.» الف شبیه شبیه ج است».

(۳۰) «الف شبیه شبیه ج است، شبیه شبیه چیزی شبیه همان چیز است.» الف شبیه ج است».

(۶) قیاس منشأ: «انسان از نطفه است، نطفه از عناصر است.» انسان از عناصر است».

* از نظر صدرالمتألهین فقط در

صورتی که حمل اکبر بر اصغر، مجهول و مطلوب ما باشد باید حد وسط کاملاً تکرار شود اما اگر صدق بعض اکبر یا بیشتر از آن بر اصغر، مجهول باشد بناچار چیزی تکرار می‌شود که اکبر، باعتبار آن چیز بر اصغر ارتباط می‌یابد

(۳۱) «انسان از (از عناصر) است، (از از چیزی)، از همان چیز است.» انسان از عناصر است.» ترکیب «از از» نوعی کژتابی زبان است ولی همانطور که گفتیم بحث ما فرازبانی و برهانی است.

(۷) قیاس ظرفیت: «الف در ب است، ب در ج است.» الف در در ج است».

(۳۲) «الف در (در ج) است و (در در) چیزی در همان چیز است.» الف در ج است».

(۸) «الف روی ب است، ب روی ج است.» الف روی روی ج است».

(۳۳) «الف روی روی ج است، (روی روی) چیزی روی آن چیز است.» الف روی ج است».

(۹) «الف در ب است، ب محمول بر ج است.» الف در محمول بر ج است».

(۳۴) «الف در محمول بر ج است، در محمول بر چیزی در همان چیز است.» الف در ج است».

(۱۰) «الف محمول بر ب است، ب در ج است.» الف محمول بر در ج است».

(۳۵) «الف محمول بر در ج است، محمول بر در چیزی در آن چیز است.» الف در ج است».

از آنجایی که قیاسهای (۴) تا (۱۰) بدیهی بنظر می‌آیند، باید کبراهای قیاس دوم آنها از اولیات^{۱۹} باشند، اگر کبراهای صادق باشند وگرنه باید شبیه به اولیات باشند که در اینصورت صدق نتیجه، یقینی نخواهد بود و از اینجا معلوم می‌شود هرگاه بر قیاس نصفیت، کبرای صادقی ضمیمه شود، نتیجه صادق خواهد بود:

(۳۶) قیاس نصفیت: «الف نصف ب است، ب نصف ج است.» الف نصف نصف ج است».

(۳۷) الف نصف (نصف ج) است و نصف نصف

۱۹- اولیات قیاسی است که صرف تصور اجزاء قضیه کافی برای تصدیق باشد.

چیزی، رُبع آن چیز است. الف ربع ج است.»

موجبه بودن کبری است.

و استدلال منطقدانان در کلیت کبرای شکل اول اینستکه هرگاه کبری کلی نباشد در اینصورت احراز نمی‌شود حدّ متکرر عینیت در مصداق دارد یا نه؟ بعبارت دیگر: محمول در صغرای شکل اول دارای واژه‌ای که دالّ بر کمیّت افراد حد وسط باشد، نیست و از اینرو باید محمول را بمنزله بعض افراد در نظر گرفت؛ مثلاً وقتی گفته می‌شود «هر انسانی حیوان است» معلوم نمی‌شود که همه افراد انسان با همه افراد حیوان برابرند یا افراد حیوان اعم است، از اینرو محمول در موجبه در قوه سورا «بعض» است و قضیه «هر انسانی حیوان است» معادل «هر انسانی بعض حیوان است» می‌باشد و لذا عکس موجب کلیه را موجب جزئی دانسته‌اند.

باید توجه داشت که سورا «بعض» هرگاه بر محمول داخل شود با کژتابی زبانی روبرو می‌شویم ولی مفاد آن، این است: «بازاء هر انسانی مانند a و b و c ... و n ، بعض حیوان یعنی a و b و c ... و n ، قرار می‌گیرد که $a=a$ و $b=b$ و $c=c$... و $n=n$ ». بنابراین بصورت قاعده کلیه محمول قضایا را با سورا «بعض» در نظر می‌گیریم مگر در سالبه کلیه که محمول آن هم، دارای سورا «کل» است؛ البته این در جایی است که مستنتج از نتیجه نباشد وگرنه طبق ضابطه، باید سورا «بعض» بگیرد.

بنابراین اگر در قیاس (۳۷) و (۳۸) محمولها را مسور کنیم، قیاس منتج خواهد بود و دو شرط هم لازم نمی‌باشد.

(۳۷) «هیچ سنگی هر نبات نیست، هر نباتی بعض نامی است. هیچ سنگی بعض نامی نیست.»

(۳۸) «هیچ انسانی هر نبات نیست، هر نباتی بعض نامی است. هیچ انسانی بعض نامی نیست.»

در (۳۸) اگرچه انسان، نامی است اما در عین حال از جمله بعضی از نموکندنده‌ها مانند شجر نیست. پس روشن شد که شرط ایجاب در صغرای شکل اول و شرط کلیت در کبرای آن، از جهت تنگناهای زبان عرفی است. تنها شرط در قیاس شکل اول مانند هر قیاس دیگری تکرار حد وسط است.

البته باید توجه داشت که هرگاه حد وسط در دو مقدمه مسور به سورا «بعض» باشد باید این دو بعض عین هم باشند وگرنه در واقع حدّ وسط تکرار نشده است؛ بنابراین قیاس:

(۳۹) «هر انسانی بعض حیوان است و بعض حیوان ناطق است. هر انسان بعض ناطق است»، معتبر می‌باشد؛ زیرا «بعض حیوان» در دو مقدمه شبیه به انسان می‌باشد اما قیاس (۴۰) «هر انسانی بعض حیوان است. بعض حیوان

آثار و نتایج

۱- اولین نتیجه‌ای که می‌توان از تحقیقات فوق بدست آورد اینستکه حد وسط را همان مکرر در هر دو مقدمه صغری و کبری بدانیم؛ خواه مکرر موضوع یا مقدم/محمول یا تالی در صغری باشد و خواه جزئی از آن. ۲- منطقدانان برای انتاج قیاس اقترانی شرایطی را ذکر کرده‌اند؛ مثلاً در شکل اول موجبه بودن صغری و کلیه بودن کبری را از شرایط ضروری شمرده‌اند.

و بر این اساس، از ۱۶ حالت ممکن در شکل اول چهار حالت آن منتج و معتبر است که در جدول زیر منعکس است:

معتبر	حالت	صغری	کبری	حالت	صغری	کبری
	۱	م ک	م ک	۹	م ک	م ک
معتبر	۲	م ج	م ک	۱۰	م ج	م ک
	۳	س ک	م ک	۱۱	س ک	م ک
معتبر	۴	س ج	م ک	۱۲	س ج	م ک
	۵	م ک	س ک	۱۳	م ک	س ک
	۶	م ج	س ک	۱۴	م ج	س ک
	۷	س ک	س ک	۱۵	س ک	س ک
	۸	س ج	س ک	۱۶	س ج	س ک

م = موجبه

س = سالبه

ج = جزئی

ک = کلیه

از نظر منطقدانان ۱۲ حالت دیگر نامعتبرند، این شرایط در استدلالهای متعارف و در زبان طبیعی لازم است اما اگر توصیه صدرا المتألهین را در استخراج نتیجه از مقدمات بطور دقیق بکار بگیریم هیچیک از دو شرط فوق از شرایط انتاج شکل اول بحساب نمی‌آیند.

استدلال منطقدانان در موجبه بودن صغری اینستکه اگر صغری سالبه باشد معلوم نمی‌شود نتیجه را سالبه در نظر بگیریم یا موجبه. به دو قیاس زیر توجه کنید:

(۳۸) «هیچ سنگی نبات نیست، هر نباتی نامی است. ...» در این مورد نتیجه موجبه، کاذب است.

(۳۹) «هیچ انسانی نبات نیست، هر نباتی نامی است. ...» در اینجا نتیجه سالبه، کاذب است.

اما اگر صغرای شکل اول، موجبه باشد در اینصورت سالبه یا موجبه بودن نتیجه، مبتنی بر سالبه بودن یا

ناحق است. هر انسانی ناهق است»، نامعتبر است؛ زیرا بعض حیوان در کبری به همان بعض حیوان در صغری، اشاره ندارد.

بنابراین تمام ۱۶ حالت در جدول در صورتی که حد وسط واقماً تکرار شود، معتبرند. برای نمونه، سطر ۷ را بررسی می‌کنیم.

(۴۱) «هیچ الف ب نیست، هیچ ب ج نیست...»
در اینجا نتیجه چه می‌تواند باشد؟ آیا نتیجه موجهه است یا سالبه؟

ممکن است به ذهن آید که نتیجه باید موجهه باشد، زیرا نفی در نفی اثبات است ولی نتیجه موجهه نیست؛ زیرا اگر نتیجه موجهه باشد با مثالی می‌توان نادرستی آن را نشان داد:

(۴۳) «هیچ انسانی سنگ نیست، هیچ سنگی اسب

(۴۲) «هر انسانی هر سنگ نیست، هر سنگ هر اسب

نیست. هر انسانی نیست هر اسب نیست»

اگر نتیجه (۴۲) را مسور کنیم چنین خواهد شد: «هر انسان بعض نیست هر اسب نیست» و مفاد «نیست هر اسب» اینست که اسب بر آن صادق نباشد و تمام اشیاء غیر اسب از قبیل انسان و شجر و سنگ و غیره همه «نیست هر اسب» هستند و «بعض نیست هر اسب» می‌تواند مصداقی غیر انسان داشته باشد بنابراین «هر انسانی بعض نیست هر اسب نیست»، صادق است ولی موجهه نیست بلکه سالبه است ولی سالبه‌ای که موضوع آن کلیه و محمول آن بعضیه می‌باشد. در اینجا نیز باید توجه داشت سالبه‌هایی که مستنتج از قیاس باشند ممکن است از مفاد سالبه‌های کلیه در زبان عرفی فاصله بگیرند، همانگونه که در اینجا

*** لازم نیست قیاسهای اقترانی را به چهار شکل معهود تقسیم کنیم؛ زیرا این تقسیم در جایی ضروری می‌نماید که شرایط هر یک متفاوت از دیگری باشد و اگر بنا باشد اشکال فقط و فقط یک شرط داشته باشند و آن تکرار حد وسط باشد دیگر نیازی نیست که تشخیص دهیم ترکیب این دو مقدمه بصورت شکل اول است یا نه، زیرا استخراج نتیجه از مقدمات صرفاً ماشینی است.**

مشاهده کردیم.

۳- با توجه به مطالبی که بند ۲ گفتیم، می‌توان گفت قیاس اقترانی با دو قضیه شخصیه نیز منتج است و نمونه بارز آن را در قیاس (۲۷) مشاهده کرده‌ایم.

۴- با توجه به بند ۲ روشن می‌شود، شرایطی را که برای شکلهای دوم و سوم و چهارم در نظر گرفته‌اند، منطقی ضروری نیست گرچه در زبان طبیعی ضروری می‌نماید، دلیل ما بطور اجمال اینست که منطقدانان برای اعتبار انتاج این سه شکل، آنها را به شکل اول برمی‌گردانند و شرایط در این اشکال برگرفته از شرایط در شکل اول است.

۵- با توجه به بند ۲ و ۴، می‌توان گفت از لحاظ منطقی لازم نیست قیاسهای اقترانی را به چهار شکل معهود تقسیم کنیم؛ زیرا این تقسیم در جایی ضروری می‌نماید که شرایط هر یک متفاوت از دیگری باشد، و اگر بنا باشد اشکال فقط و فقط یک شرط داشته باشند و آن تکرار حد وسط باشد، دیگر نیازی نیست که تشخیص دهیم ترکیب این دو مقدمه بصورت شکل اول است یا نه، زیرا استخراج نتیجه از مقدمات صرفاً ماشینی است.

نیست. هر انسانی اسب است».

در حالی که هیچ انسانی اسب نیست. برای مصونیت از لغزشهای احتمالی، ابتداء سورها را کاملاً مشخص می‌کنیم.

(۴۱) «هر الف هر ب نیست. هر ب هر ج نیست هر الف نیست هر ج نیست».

بیاد آورید که صدرالمتألهین در استخراج نتیجه، توصیه می‌کرد که قدر مشترک مکرر حذف شود و مابقی به منطقه نتیجه انتقال داده شود قدر مشترک در (۴۱) «هر ب» است، از اینرو «نیست» باید در صغری و کبری به منطقه نتیجه انتقال یابد، بنابراین، نتیجه قیاس دارای دو «نیست» می‌باشد. حال باید موضوع و محمول نتیجه، شناسایی شوند:

موضوع نتیجه = «هر الف» و محمول نتیجه = «نیست هر ج»، پس محمول نتیجه دارای سور نیست، لذا سور آن را باید بعض قرار داد، بنابراین نتیجه با تسویر محمول چنین خواهد بود: «هر الف بعض نیست هر ج نیست» بر این اساس اگر قیاس (۴۲) تنسیق شود، خواهیم داشت: